



پیغام عشق

قسمت ششصد و شصت و هشتم





خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۶ گنج حضور، بخش چهارم

از خلیل حق پیاموز این سیر
 که شد او بیزار اول از پدر
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

خلیل: ابراهیم خلیل الله
 سیر: جمع سیره به معنی سنت و روش
 این روش‌ها را از ابراهیم خلیل یاد بگیر که اول از همه از پدرش که بت پرست بود، بیزار شد. [ما نباید با انسانی که کمیابی اندیش است و من ذهنی دارد قرین شویم چرا که او روی ما اثر منفی می‌گذارد؛ اما اگر با این افراد قرین شده‌ایم باید دائماً مراقب باشیم که اثر مخربشان به کمترین مقدار ممکن برسد.]

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟
 ناامیدی مس و، اکسیرش نظر
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶

اکسیر: کیمیا. در راه زنده شدن به خداوند، وقتی نمی‌توانیم با من ذهنی موفق شویم، جز پناه بردن به چاره‌گر، جز فضاگشایی و تسلیم، چاره چیست؟ ناامیدی و یأس من ذهنی به منزله مس و فضای گشوده‌شده و نظر خداوند به ما به منزله کیمیا است که مس من ذهنی را تبدیل به طلای حضور می‌کند.

ناامیدی‌ها به پیش او نهید
 تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

برای رسیدن به فضای یکتایی به جای تعیین وقت و عجله کردن، ناامیدی‌ها را با فضاگشایی به نزد خداوند ببرید، از صنعت تبدیل او استفاده کرده و بگویید من با من ذهنی‌ام نمی‌توانم به تو زنده شوم؛ تا از دردهای بی‌درمان من ذهنی بیرون جهید و نجات یابید.

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹

ای عاشق یکتا و تنها که این لحظه با تسلیم و فضاگشایی به بی‌نهایت خدا زنده شده، فقط از طریق هشیاری خدایی با انسان‌ها ارتباط برقرار می‌کنی و از نظر بیان زندگی بر همه باشندگان برتری داری، تو با مرکز عدم آفریده‌ها و چیزهای ساخته شده که ذهنت نشان می‌دهد را در مرکزت قرار نده و از آن‌ها بگذر و لحظه به لحظه به آفریدن پرداز.

۱ - صنعت تبدیل با کُن فکان و نَفَخْتُ

دَمِ او چَانِ دَهَدَتِ رُو ز نَفَخْتُ بپذیر
 کَارِ او کُن فیکون است، نه موقوف علل
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

وقتی فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز می‌کنی و از چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد زندگی نمی‌خواهی، مرکزت عدم شده، دم خداوند وارد وجودت می‌شود و به تو زندگی می‌بخشد و درون و بیرون را عوض می‌کند. برو از آیه «نَفَخْتُ» (دمیدم) بپذیر. کار خداوند با فضاگشایی و «کُن فکان» است، او می‌گوید: «بشو و می‌شود»؛ و زنده شدن انسان به خدا، به علت و سبب سازی من‌ذهنی که این کار را انجام بدهیم به حضور می‌رسیم، وابسته نیست.

حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنکه او ساکن شود از کُنْ فکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

همینکه فضای درون گشوده می شود و خداوند قدمش را از لامکان، فضای یکتایی، به مرکز آشفته و جهنم
من ذهنی ما می گذارد آنگاه آتش درد از نیروی کن فکان، «بشو و می شود» و خرد فضای گشوده شده ساکت و
خاموش می گردد.

۲ - صنعت تبدیل با ندانستن اینکه زندگی چطور کار می کند.

هرگز نداند آسیا مقصود گردش های خود
کاستون قوت ماست او یا کسب و کار نانبا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

نانبا: نانوا

آسیاب هرگز نمی داند برای چه منظوری می گردد. آیا جهت تأمین غذای انسان ها می گردد، یا برای رونق زندگی نانوا؟ و یا هر دو؟! با فضاگشایی و مقاومت صفر، انسان مانند آسیاب بوسیله آب قضا و کن فکان می چرخد و بر وضعیت های زندگی بیرونی و درونی او تأثیر می گذارد. اما او هیچگاه با ذهنش مقصود این گردش های خود را نمی داند.

آبیش گردان می کند، او نیز چرخ می زند
 حق آب را بسته کند، او هم نمی جنبد ز جا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

آسیاب نمی داند که آب او را می گرداند؛ بنابراین با مقاومت صفر با چرخش آب می چرخد. اگر میزان آب را قضاوت کند، خداوند آب را می بندد، او هم دیگر از جا نمی جنبد و از حرکت و پویایی می افتد. به عبارت دیگر اگر انسان مقاومت و ستیزه کرده و با ذهن اتفاقات را بررسی کند، خداوند آب زندگی را بر روی آسیاب چهار بعدش قطع می کند و دیگر نمی تواند حرکت کند. [با فضاگشایی و مرکز عدم، آسیاب انسان همیشه در حال چرخش می باشد.]

۳ - صنعتِ تبدیلِ بی‌علت و مستقیم، بدونِ علت و سبب‌های ذهنی

کارِ من بی‌علت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

سقیم: بیمار

[خداوند می‌گوید:] کار من بدون علت ذهنی، مستقیم و بدون واسطه است. ای بیمار من ذهنی، تو در معرض تقدیر و انتخاب من هستی، نه علت‌ها و پیش‌بینی‌های من ذهنی‌ات. فضا را بگشا و مرکزت را عدم کن تا با من یکی شده و من مستقیماً روی تو کار کنم.

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

ای انسان، اگر با فضاگشایی مرکز را عدم کرده و در راه معنویت با قوانین علت و معلول ذهن حرکت نکنی، من دردهای تو را شفا داده و عادت خود را به موقع تغییر می‌دهم یعنی تو را از من ذهنی به هشیاری حضور تبدیل می‌کنم. اگر تو عجله نکرده و بپذیری که من ذهنی و علت‌هایش نیستی، این غبارِ فکرها، همانیدگی و تمام عینک‌های من ذهنی را به موقع از جلوی چشمانت برمی‌دارم.

۴ - صنعتِ تبدیل با بیرون کردنِ مُردهٔ منِ ذهنی از زندهٔ هشیاری

چون ز زندهٔ مُرده بیرون می‌کُند

نفسِ زنده سوی مرگی می‌تند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون خداوند از زندهٔ خودش و هشیاری ما، مردگی من‌ذهنی، یعنی دیدن برحسب همانیدگی‌ها را بیرون می‌کند. بنابراین نفسِ زندهٔ من‌ذهنی دائماً به خود و دیگران لطمه زده و بجای چرخیدن حول مرکز عدم، حول و حوش مرگ و درد می‌تند. فقط عارفان، انسان‌های زنده‌شده به خدا که در فضای یکتایی هستند، از اثرات مخرب من‌های ذهنی در امان می‌مانند؛ بنابراین هرکسی که من‌ذهنی دارد به خودش و دیگران لطمه زده و ضرر می‌رساند.

۵ - تبدیل از روی رحمت و بینهایت انعطاف پذیری

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

خداوند به انسان می گوید: هنگامی که در سختی و دردهای من ذهنی هستی اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض این که حالت خوب شود، دوباره به ذهن برمی گردی، باز مجذوب همان کارها و سببهای من ذهنی می شوی و مرا از یاد می ببری؛ ای بنده توبه شکن و سست عهد، کار تو همین است؛ چراکه تو در توبه، یعنی برگشت از ذهن به فضای گشوده شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه بسیار سست هستی.

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸) «بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«نه، آنچه را که از این پیش پوشیده می داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند باز می گردند. اینان دروغگویانند.» [یعنی ما مدام با سختی از جنس خدا و زندگی می شویم ولی باز فضای یکتایی و مرکز عدم را رها کرده، به ذهن برمی گردیم.]

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
 رحمتم پرست، بر رحمت تنم
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

خداوند می گوید: من آن کارهای تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می کنی در نظر نمی گیرم و دائماً به تو لطف می کنم؛ چرا که رحمت و عنایت من بی نهایت است و از روی رحمت عمل می کنم. اگر تو قضاوت، مقاومت و ستیزه را کنار گذاشته، شکایت نکنی می توانی لحظه به لحظه از کمک و لطف من برخوردار شوی.

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
 از گرم، این دم چو می خوانی مرا
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

خداوند می گوید: من به عهد بد تو که رحمت من را به مسئله تبدیل می کنی، به عهدت وفا نکرده، به اتفاق این لحظه بله نمی گویی و فراموش کرده ای که از جنس هستی نگاه نمی کنم. اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی از روی بخشش و گرم بیکرانم به تو کمک می کنم.

۶ - صنعت تبدیل با ساکت کردن ذهن و خاموشی

أنصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی گوش باش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

تو فرمان «انصتوا» خاموش باش را گوش کن، از این همانیدگی به آن یکی نپر، ذهنت را ساکت کن و تا زمانی که فضای درون به اندازه کافی باز نشده و خداوند از طریق تو سخن نمی گوید فقط گوش کن و صبر پیشه کن.

۷ - تبدیل با نیستی

کارگاه صنّع حق چون نیستی است
پس برون کارگاه بی‌قیمتی است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

«نیستی» و مرکز عدم، کارگاه آفرینش خداوند است چراکه فضاگشایی، اعتراف به نقص‌های من‌ذهنی و قبول اینکه «من نمی‌دانم»، مرکز ما را به کارگاه آفرینش حق تبدیل می‌کند. پس هرکسی که از این کارگاه بیرون بوده و درونِ ذهن است، هیچ‌گونه ارزشی نداشته و فقط وقتش را تلف می‌کند.

آینه‌ی هستی چه باشد؟ نیستی
نستی بر، گر تو ابله نیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه‌ی هستی آینه‌ی خداوند چیست؟ «نستی» و عدم است. ای انسان اگر تو واقعاً نادان نیستی با فضاگشایی به نقص ناتوانی و پندار کمال خود اقرار کرده مرکزت را از همانیدگیها خالی کن و برای خداوند مرکز عدم را هدیه ببر.

۸ - شأن جدید در صنعت تبدیل

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد
شیرین تر و نادرتر زان شیوه پیشینش
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

خداوند هر لحظه طرح و روش جدیدی را می آورد تا شما را تغییر داده و از دام همانیدگی ها آزاد کند بنابراین هنگامی که خداوند یک فکر جدید برای شما می فرستد فضا را باز کنید تا آن همانیدگی شناسایی و آزاد شود. با فضاگشایی این شیوه شیرین تر و کمیاب تر از شیوه پیشین است و زندگی را برایتان آسان تر می کند، ولی من ذهنی برخلاف زندگی با الگوهای کهنه و فرسوده کار می کند.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ
 كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لَا يَحِيدُ
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، در کار جدیدی هستیم که تو را به خود زنده کرده و از طریق تو چیزی را بیان بکنم پس آن کارهای کهنه در من ذهنی را کنار بگذار. هیچ جنبه‌ای از زندگی تو از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست یعنی بر همه کارها و چهار بعدت احاطه و تسلط دارم. تنها کاری که تو باید بکنی فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه است.

هر نَفْسِ نُو می‌شود دنیا و ما
 بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۴

لحظه به لحظه این جهان و چهار بعد ما تغییر کرده و نو می‌شوند ولی ما به دلیل بودن در من ذهنی از این تغییر بی‌خبر هستیم. [اگر فضا را باز کنیم، بسیاری از دردها و بیماری‌هایی که من ذهنی ایجاد کرده است در اثر کار جدید خداوند و نیروی شفابخشی او درمان می‌شوند.]

عُمَرُ، هَمچونِ جوی نو نو می رسد
مستمری می نماید در جسد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۵

عمر انسان مانند آب جویبار نو نو رسیده و در حال گذر و طی شدن است ولی انسان در من ذهنی خیال می کند که این عمر بصورت مستمر و ثابت است و هیچ تغییری نمی کند. در حالیکه با گذشت زمان، ظاهر انسان دچار تغییر می شود.

۹ - صنعت تبدیل با فرستادن پیغام جدید به ذهن و دادن شناسایی به انسان

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان خانه‌ای است که در این لحظه مهمانان تازه‌ای دوان دوان به آنجا می‌آیند یعنی فکرها و وضعیت‌ها مانند مهمانانی هستند که این لحظه با قضا و کُنْ فَاکان وارد مرکزت می‌شوند تو باید در اطراف آن‌ها فضاگشایی کرده و پیغام آن‌ها را دریافت کنی تا هشیاری‌ات از جنس هشیاری حضور شود.

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا با مهمان ستیزه کرده و بخاطر وجودش مقاومت و شکایت کنی؛ زیرا او به عدم، فضای یکتایی، باز می‌گردد
و تو دیگر نمی‌توانی پیغامش را دریافت کنی.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

ضیف: مهمان. هر فکر و اتفاقی که از جهان غیب در این لحظه بر دل تو می‌رسد آن را مثل یک مهمان محترم بدان و از او با مهربانی پذیرایی کن؛ چراکه آن فکر حاوی پیامی از فضای یکتایی است و به تو می‌گوید که برای زنده شدن به خدا چه کارهایی باید انجام بدهی.

نه بترسم، نه بلرزم، چو گشَد خنجر عزت
به خدا خنجر او را بدهم رشوت و پاره
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

وقتی زندگی خنجر عزت را می‌کشد، همانیدگی‌های مرا نشانه گرفته و آنها را از من می‌گیرد من نمی‌ترسم و نمی‌لرزم بلکه به خدا سوگند با فضاگشایی برخلاف میل من ذهنی‌ام رشوه و کادو می‌دهم و از زندگی سپاسگزاری و پذیرایی می‌کنم یعنی مشتاقانه فضا را می‌گشایم، همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و می‌اندازم.

که بُود آب که دارد به لطافت صفت او؟
 که دو صد چشمه برآرد ز دل مَرَمَر و خارِه
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

صفت چه کسی همچون خداوند از آب لطیف تر است؟ چرا که خدا از دل سفت مثل مَرَمَر و سنگ خارا یعنی از مرکز همانیده و پر از درد انسان‌های من‌ذهنی چشمه‌های خرد و عشق الهی را جاری می‌کند. [با فضاگشای‌های پی‌درپی دل انسان نرم شده و چشمه‌های آب حیات از آن جاری می‌شود].

۱۰ - صنعت تبدیل همراه با صبر و شکر و تسلیم

عاشق صنُع توام در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوع، کی باشم چو گبر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

شُکر و صبر: در اینجا کنایه از نعمت و بلاست
گبر: کافر

خداوندا، من عاشق آفریدگاری تو هستم و می‌خواهم فضا را باز کنم تا این لحظه تو از طریق من بیافرینی چرا که من با من ذهنی فقط درد می‌آفرینم و دیگران را به واکنش وامی‌دارم. هر اتفاقی که این لحظه به وجود می‌آوری و ذهن آن را خوب یا بد نشان می‌دهد، من شکر و صبر می‌کنم. من مثل این من ذهنی کافر، عاشق چیزهای ساخته شده نیستم و آن‌ها را در مرکز نمی‌گذارم.

عاشقِ صنْعِ خدا با فرُّ بود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بود
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

صنْع: آفرینش
مصنوع: آفریده، مخلوق

هر کسی که عاشق «صنْع»، نیروی آفریدگاری خداست و با فضاگشایی اجازه می‌دهد که خداوند از طریق او ساختارهای نیک بیافریند، دارای فر و شکوه ایزدی است. اما عاشق «مصنوع» کافر است چراکه او عاشق چیزهایی است که من‌ذهنی نشان داده و با آنها هم‌هویت می‌شود.

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: خانم جیران
گوینده: خانم جیران



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۶ گنج حضور، بخش پنجم

تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر
لَا يُلْقَاهَا فَرُو مِي خَوَانٍ وَ اِلَّا الصَّابِرُونَ
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

تا وقتی که اجازه ندهی خداوند مثل یک نجار ماهر کنده وجودت را بوسیله تیشه صبر و شکر، فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها بتراشد، نمی‌توانی به او زنده شوی، پس برو آیه (۸۰ سوره قصص) را بخوان. «جز شکیبایان آن را نیابند» و بدان فقط کسانی که شاکر و صابر هستند و مرکز را از همانیدگی‌ها خالی می‌کنند به وصال خدا می‌رسند و او را ملاقات می‌کنند.

(قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰) «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.» «و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند: «وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده، پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان آن را نیابند.»»

بنگر این تیشه به دست کیست، خوشی تسلیم شو
 چون گره مستیز با تیشه که نَحْنُ الْغَالِبُونَ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

نگاه کن که تیشه صبر و شکر بدست خداوند است و مرتب به همانیدگی‌هایت با بوجود آوردن اتفاقات تیشه می‌زند. بنابراین «خوش تسلیم شو». اتفاق این لحظه را با رضایت و خشنودی بپذیر تا مرکزت عدم شود. بدانکه خدا بر هر چیزی غالب است پس با ایجاد گره در مقابل تیشه خداوند ستیزه و مقاومت نکن. به (آیه ۴۴ سوره شعرا) توجه کن و مثل جادوگران فرعون نباش که با انداختن ریسمان‌ها و چوب دستی‌هایشان گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.» بلکه فضا را باز کن و بدانکه با رفتن به راه‌های ذهنی و بدون استفاده از خرد زندگی هرگز موفق نخواهی شد.

(قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۴۴)
 «فَالْقَوْمُ جِبَالَهُمْ وَعَصِيهِمْ وَقَالُوا بَعْزُهُمْ فِرْعَوْنُ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.»
 «پس ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.»»

۱۱ - صنعت تبدیل با طرب سازی و خوشی و شیرینی

زان چنین خندان و خوش ما جان شیرین می دهیم
کان ملک ما را به شهید و قند و حلوا می کشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۲۸

به این دلیل، این جانی که از نگاه ذهن شیرین است را با کشیدن درد هشیاران خوش و خندان و به راحتی به زندگی می دهیم؛ چراکه خداوند ما را با شیرینی می کشد. یعنی به محض این که مقاومت را صفر کرده، فضا را باز می کنیم، درد هشیاران تبدیل به شیرینی و شادی بی سبب شده و ما به بی نهایت خدا زنده می شویم.

خوش باش که هر که راز داند
داند که خوشی خوشی کشاند
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱۲

ای انسان، فضا را بگشا و شادی بی سبب داشته باش؛ زیرا هر کس فضا را می گشاید راز زنده شدن به خداوند را می داند. دیگر می داند خوشی و شادی حقیقی با فضاگشایی و از مرکز عدم آشکار شده و شادی های بزرگتر را به سمت خود می کشاند. [شادی مسری است، اگر با فضاگشایی شادی بی سبب داشته باشیم، بجای اینکه مردم را غمگین کنیم و به ذهن ببریم می توانیم فضای درونشان را باز کنیم تا به زندگی مرتعش بشوند.]

شیرین چو شکر تو باش شاکر
شاکر هر دم شکر ستاند
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱۲

مانند شکر تو شیرین باش یعنی فضا را بگشا و از جنس فضای گشوده شده و شادی بی سبب باش و شکر کن که هر لحظه از دست همانیدگی ها و دردهایت رها می شوی و شادی زندگی را بدست می آوری.

یار در آخرِ زمان، کرد طَرَبِ سازی
 باطن او جدِ جد، ظاهر او بازی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

خداوند در آخرِ زمان روان‌شناختی گذشته و آینده، وقتی مرکز انسان عدم شده است، بساط طرب و جوشش شادی بی‌سبب ما را فراهم آورد. باطن خدا یعنی فضای گشوده‌شده بسیار جدی است، اما ظاهر انسان یعنی هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد بازی خداوند است؛ چراکه زندگی ما به آن بستگی ندارد.

جمله عشاق را یار بدین علم کُشت
 تا نکند هان و هان، جهل تو طنّازی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

یار، خداوند، همه عاشقان را با آگاهی به این علم که ظاهر، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، بازی و باطن، فضای گشوده‌شده، بسیار جدی است نسبت به من‌ذهنی کشته است و تو را نیز با همین روش خواهد کشت. خیلی مواظب باش که جهل تو یعنی سبب‌سازی من‌ذهنی‌ات دلربایی و دلبری نکرده و تو را دوباره به دام ذهن نیندازد.

۱۲ - صنعت تبدیل با ایجاد طلب در انسان

کین طلب در تو گروگان خداست
 زآنکه هر طالب به مطلوبی سزااست
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

زیرا طلب، فضاگشایی، عدم ستیزه، مراقب بودن و خواستن که در ذات تو وجود دارد گروگان خداست و هر کسی هرچه طلب می کند همان را بدست می آورد. اگر در این لحظه به جهان نگاه کرده و یک چیزی از جهان طلب کنیم من ذهنی را می سازیم و مایوس می شویم ولی اگر فضا را باز کنیم و بسوی خدا برویم به پویایی، جنب و جوش و عشق می افتیم و به او زنده خواهیم شد.

بی کلید، این در گشادن راه نیست
 بی طلب، نان سنت الله نیست
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

بدون کلید طلب، که از فضای گشوده شده درون می آید این در روزی باز نمی شود و روش خداوند این نیست که بدون طلب و تکاپوی بنده به او نان یعنی فضای گشوده شده و یا هر چیز مادی و معنوی بدهد.

۱۳-صنعت تبدیل با انبساط و شرح صدر

حکم حق گسترده بهر ما بساط
 که بگویند از طریق انبساط
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم خداوند بساط عدم و فضاگشایی را برای ما گسترده و به ما امر کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که حکم اوست و آن‌ها را با قانون قضا و کن فکان برای ما پیش می‌آورد با فضاگشایی و از طریق انبساط و شادی سخن بگوییم.

که درون سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

ای انسان، شرح این مطلب را که تو از جنس فضای گشوده‌شده و خلأ هستی را در دلت نهاده‌ایم و توانایی انبساط، فضاگشایی، عدم‌بینی و سکوت‌شنوی را در هشیاری‌ات قرار داده‌ایم.

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَهْ شَرَحْتَ هَسْتَ بَارْ؟
چون شدی تو شرح‌جو و گدیه‌ساز؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

گدیه‌ساز: گدایی‌کننده، تکدی‌کننده
آیا آیه اَلَمْ نَشْرَحْ که می‌فرماید: «آیا سینه تو را نگشادیم»، نشان نمی‌دهد که سینه تو قابل گشایش و باز شدن است؟! پس چرا در ذهنت گدای شرح و گشایش هستی و راه حل مسائلت را با ذهن و در جهان بیرون جست‌وجو می‌کنی؟! (قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱) «اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.» «آیا سینه‌ات را برایت نگشودیم؟»

۱۴- غیرت در تبدیل انسان

غیرت عقل است بر خوبی روح
 پر ز تشبیهات و تمثیل این نصوح
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۸

نصوح: نصیحت‌ها. به سبب آن که زندگی بر حُسن و جمال هشیاری انسان غیرت می‌ورزد و هرچقدر که انسان فضا را بیشتر باز کند، غیرتش بیشتر می‌شود و او را رها نمی‌کند. بنابراین اگر انسان با چیزهای بیرونی همانیده شده و از جنس جسم شود مورد قبول زندگی نیست. این چنین مولانا نصایح خود را پر از تشبیه و تمثیل کرده است.

با چنین پنهانی کین روح راست
عقل بر وی این چنین رشکین چراست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۸۹

رشکین: غیور، رشک برنده

با آنکه هشیاری انسان تا این درجه از من‌های ذهنی پوشیده و پنهان است و هیچکس آنرا نمی‌بیند پس چرا عقل کل نسبت بدان اینقدر غیرت دارد؟ [زیرا زندگی دوست ندارد من‌ذهنی به ما نگاه کند و ما با چیزی همانیده شویم. بنابراین باید هشیاری خود را از من‌ذهنی خودمان و من‌های ذهنی دیگران با فضاگشایی پوشیده نگه داریم.]

۱۵ - باب صغیر در هنگام تبدیل

ساخت موسی قدس در، باب صغیر
تا فرود آرند سر قوم زحیر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر، من‌های ذهنی بیمار دل و متکبر هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. به عبارتی خداوند در مرکز انسانی که خود را بی‌نیاز می‌پندارد، باب صغیری بنام جهنم افسانه من‌ذهنی را ساخته که درد تولید می‌کند، تا انسان دردمند متوجه احتیاجش به خداوند شود، بنابراین تسلیم شده از کارافزایی و ایجاد درد بپرهیزد.

زآنکه جباران بُدند و سرفراز
دوزخ آن باب صغیر است و نیاز
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

جبار: ستمگر، ظالم
حضرت موسی بدین جهت آن در را کوچک ساخت زیرا قومش، مردمی ظالم و گردنکش بودند. برای انسانی که خود را بی نیاز از خدا می داند نیز، دوزخ همان من ذهنی اوست که آتش دردها را حمل می کند و مانند آن در کوچک، جایی برای تسلیم، سجده و اظهار نیاز به خداوند است.

۱۶ - صنعتِ تبدیل با قبض و بسط

چونکه قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاحِ توست آتش دل مشو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

ای کسیکه روی خودت کار می کنی، وقتی قانون قضا همانیدگی هایت را نشانه گرفت و منقبض شدی. عصبانی و پریشان حال نشو و شکایت نکن. این قبض، این گرفتگی دل، به صلاح توست؛ با این دردت هشیارانه بمان، فضا را باز کن تا فضای گشوده شده دردها و همانیدگی هایت را به تو نشان دهد.

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین
تازه باش و چین میفکن در جبین
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

وقتی قبض می آید، همانیدگی‌هایت به خطر می افتد و دلت می گیرد چین بر پیشانی میفکن، یعنی مقاومت نکرده، با فضاگشایی شکر کن. فضای گشوده شده به تو نشان می دهد که چه کاری انجام دهی، بنابراین بسط را در قبض می بینی، شادی بی سبب می آید و تازگی این لحظه را تجربه می کنی.

قبض دیدی، چاره آن قبض کن
زانکه سرها جمله می روید ز بن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

اگر در خودت قبض، مقاومت و رفتارهای شرطی شده مشاهده کردی، فوراً همانیدگی و درد من ذهنی را شناسایی کن و آن را با فضاگشایی و انبساط درمان کن. زیرا شاخ و برگ و میوه از ریشه همانیدگی ها می روید، در حالت انقباض از زندگی قطع بوده، میوه ای نداری و هر لحظه ممکن است آسیبی به خودت و دیگران بزنی.

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
 چون برآید میوه، با اصحاب ده
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر با انبساط و فضاگشایی، آب حیات را به زندگی ات آوردی، آن را با فضاگشایی بیشتر با خرد، هدایت، آرامش و قدرتی که از طرف زندگی می آید آبیاری کن و گسترش بده و از میوه های آن نظیر شادی، بی توقعی، بی دردی، فکرهای خلاق و ساختارهای نیک با صفر کردن خود و فروتنی به یارانت بده و با آنها شریک شو.

ما گوی سرگردان تو، اندر خم چوگان تو
 گه خوانی آتش سوی طرب گه رانی آتش سوی بلا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸

خداوندا، ما گوی سرگردان تو هستیم که تو با چوگان قضا و کُن فکان ما را در مکان و لامکان حرکت می دهی. گاهی ما را بسوی طرب و شادی و گاهی نیز به سوی بلا می کشی تا یک چیزی را نشان دهی و ما در هر حالتی تسلیم هستیم و مقاومت نمی کنیم.

گه جانب خوابش گشپی، گه سوی اسبابش گشی
 گه جانب شهر بقا، گه جانب دشت فنا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸-

اسباب: هرچه سالک آن را واسطهٔ حصول مراد پندارد.
 گاهی ما را به دشت فنا، به ذهن می‌کشی یعنی ما با اسباب و علت و معلول ذهنی کار می‌کنیم و گاهی ما را به فضای یکتایی به شهر بقا می‌کشی.

گاهی چو چه گن پست رو، مانند قارون سوی گو
 گه چون مسیح و کشت نو، بالاروان سوی علا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸-

گو: گودال. گاهی ما را مانند چاه‌کن به پایین می‌بری و مثل قارون به سوی گودال همانیدگی‌ها می‌رویم و گاهی مانند مسیح و کشت نو (هشیاری اولیه) به بالا، به سمت خودت می‌کشی. در همه این حالت‌ها ما تسلیم هستیم و فضا را باز می‌کنیم.

تا فضل تو راهش دهد، وز شید و تلوین وارهد
شیاد ما شیدا شود، یکرنگ چون شمس الضحی
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸

تلوین: هم‌هویت‌شدگی، همانیدگی، رنگارنگی
شیاد: فریبگر، سالوس

خداوندا، ما در هر حالتی مقاومت نمی‌کنیم تا فضل تو ما را راهنمایی و هدایت کند. تا از رنگارنگی همانیدگی‌ها و فریب ذهن وارهییم و من‌ذهنی فریب‌کار ما عاشق و شیدا شده و مانند نور آفتاب ظهر، یکرنگ بشود.

چون ماهیان بحرش سگن، بحرش بُود باغ و وطن
 بحرش بُود گور و کفن، جز بحر را داند و با
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸

سگن: جایگاه آرامش.

مثل ماهیان مسکنش دریای یکتایی شده و باغ و وطنش هم همین دریاست. بنابراین مرتب فضاگشایی کرده و دیگر به ذهن برنمی‌گردد. «بحرش بُود گور و کفن، جز بحر را داند و با». دیگر همه چیزش دریای یکتایی ست و هیچ موقع مرکزش را غیر از عدم چیز دیگری نمی‌کند و می‌داند اگر به من ذهنی برگردد برایش مثل مرض و با خطرناک است.

۱۷ - تبدیل از طریق اثر قرین

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

انرژی بیدار کننده زندگی و انرژی مسموم من ذهنی بطور پنهانی از مرکز انسانی به انسان دیگر بصورت ارتعاش
راه پیدا می کند.

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

قرین: نزدیک، مصاحب، همنشین
دل آدمی بدون هیچ گفت و گویی بطور پنهانی، خو و سیرت همنشین و یاری را که با آن قرین شده است،
می دزدد. اگر آن یار، انسانی معنوی و یا فضای گشوده شده درون باشد در حقیقت قرین آدمی خداوند است و
خاصیت او را می دزدد یعنی زنده و از جنس او می شود.

با تشکر:
تنظیم کننده متن: خانم سمیه
گوینده: خانم سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com